

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس بیست و دوم

موانع شناخت؛ تقلید از ظالمان (۲)

صفحه ۵۷ تا ۵۹

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

در درس قبل روشن شد که اطاعت از حاکمان ظالم نه توجیه عقلی دارد و نه توجیه شرعی و إبقاء حاکمیت آن‌ها نیز اعانت بر ظلم شمرده می‌شود که از نگاه عقل و شرع جایز نیست و تفصیل میان اطاعت از آن‌ها در معصیت و اطاعت از آن‌ها در غیر معصیت نیز معنای محصلی ندارد و موهوم است؛ چراکه همه‌ی تصرّفات حاکمان ظالم عدوانی است و با این وصف، اطاعت از آن‌ها مطلقاً در معصیت واقع می‌شود. این از حیث بنیادین بود، اما از حیث کاربردی اطاعت از حاکمان ظالم مفسده‌های فراوانی دارد که علت دیگری برای حرمت آن محسوب می‌شود؛ چراکه حرمت یک کار، یا با لحاظ سبب آن است یا با لحاظ مسبب آن و یا با لحاظ هر دو و در خصوص اطاعت از حاکمان ظالمان، هم سبب قابل ملاحظه است که نواهی عقلی و شرعی است و هم مسبب که مفسده‌های فراوان این اطاعت در دین و دنیای مردم است. سیدنا المنصور در مبحث قبل، حرمت این اطاعت را از حیث سببی بررسی فرمود و در این مبحث، آن را از حیث مسببی بررسی می‌کند و تحت عنوان)

[تبعات اطاعت از حاکمان ظالم]

(می‌فرماید:) به هر حال، مشهود است (یعنی قابل مشاهده‌ی حسّی و استقرائی است) که اعتقاد به وجوب اطاعت از حاکمان ظالم و حفظ آن‌ها (به معنای عدم عزل آن‌ها)، از شوم‌ترین (یعنی بی‌برکت‌ترین و پرهزینه‌ترین) عقاید رایج در میان مسلمانان (بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون) بوده که موجب وهن اسلام (یعنی سست نمایان شدن آن در نظر مردم یا ضعف آن در مواجهه با کافران) و سقوط تمدن اسلامی (از اوج شکوفایی و برتری به حضيض عقب‌ماندگی و انفعال) و گسترش موانع شناخت (مانند جهل و تقلید و تعصب و دنیاگرایی) در میان مسلمانان شده است؛ چراکه حاکمان ظالم در طول قرن‌های متمادی (با روی کار آمدن امویان تا امروز)، با سوء استفاده از این اعتقاد بی‌پایه

(یعنی اعتقاد به وجوب اطاعت از حاکمان ظالم و حفظ آن‌ها) که توسط سفیهانی وابسته به آن‌ها ترویج شده (به این خاطر می‌فرماید «سفیهان» که این‌ها عمدتاً منکران حجّیت عقل بوده‌اند و منکران حجّیت عقل از نظر این بزرگوار «سفیه» محسوب می‌شوند و به این خاطر می‌فرماید «وابسته» که این‌ها خواسته یا ناخواسته در خدمت حاکمان ظالم قرار داشته‌اند و تبعاً از حمایت مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها برخوردار بوده‌اند)، عقاید و احکام اسلام را یکی از پی‌دیگری (هر جا که سود آن‌ها در میان بوده)، به سود خود تغییر داده‌اند و قرائتی (یعنی برداشت و تفسیری) از آن را رسمیت بخشیده‌اند (یعنی قانونی کرده‌اند) که مطابق با امیال آن‌هاست (با توجّه به اینکه رسمیت بخشیدن و قانونی کردن، کار حاکمان است و آن‌ها هرگاه ظالم باشند، این کار را با لحاظ منافع و امیال خود انجام می‌دهند و این چیز معمول و مشهودی است) و در این میان، اهل حدیث (یعنی حدیث‌گرایان بی‌اعتنا به عقل)، چونان مزدورانی دست‌نشانده (یعنی مثل عملی اجیر شده)، همواره در خدمت آن‌ها بوده‌اند؛ زیرا با تصدیق (یعنی صحیح شمردن) و اشاعه‌ی روایاتی ساختگی که در تضادی آشکار با قرآن (یعنی آیات نهی کننده از اطاعت ظالمان)، بر وجوب اطاعت از حاکمان ظالم و حفظ آن‌ها تأکید می‌کنند، عملاً (یعنی خواسته یا ناخواسته) زمینه‌ی تقویت حکومت (ظالمانه‌ی) آن‌ها (در طول قرن‌های متمادی) و شکست جنبش‌های اصلاحی مسلمانان (مانند جنبش حسین بن علی و جنبش زید بن علی و اولاد او و جنبش‌های اصلاحی دیگر) را فراهم ساخته‌اند و مستضعفان ستم‌دیده را (به بهانه‌ی بدعت و خروج از جماعت) از قیام برای احقاق حقوق‌شان، باز داشته‌اند. لاجرم در اثر مساعی (یعنی کوشش‌های) این خائنان (با توجّه به اینکه کارشان خیانت به مسلمانان محسوب می‌شود)، بی‌پروا ترین (یعنی گستاخ‌ترین و بی‌حیاترین) ظالمان در حکومت بر مسلمانان طمع کرده‌اند و مجال آن را نیز یافته‌اند؛ تا جایی که کسی مانند یزید بن معاویه (د. ۴۰ق)، با آنکه سفیه و متجاهر به فسق بود (چراکه معروف است با سگ و میمون بازی می‌کرد و شراب می‌نوشید)، بر مسلمانان حاکم شد و خانه‌ی خدا را (در قضیه‌ی شورش عبد الله بن زبیر به منجنیق بست و) آتش زد و اهل بیت پیامبر (یعنی حسین بن علی و اولاد و عموزادگان معظم و مکرم او رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) را (از طریق والی خود در کوفه به نام عبید الله بن زیاد علیه اللعنة و العذاب) کشت و کسی مانند حجاج بن یوسف (د. ۹۵ق)، با آنکه سفاکی جبار (یعنی خونریزی زورگو) بود، (به ولایت از طرف عبد الملک بن مروان) بر مسلمانان حاکم شد و سرهای صالحان (از تابعین به احسان و اتباع آنان خصوصاً دوستداران امام علی بن

ابی طالب) را بدون جرم برید (مشهور است که او ۱۲۰ هزار مسلمان را از روی ستم و در غیر جنگ کشت و بسیاری از آنان را مثله کرد) و کسی مانند ولید بن یزید بن عبد الملک (د. ۱۲۶ق)، با آنکه در خباثت (یعنی فسق) و فجور (یعنی ارتکاب فحشا) سرآمد بود و حتی (معروف است که) نماز هم (کلاً یا بعضاً) نمی‌گزارد، بر مسلمانان حاکم شد و زندقه (یعنی باورهای الحادی و کفرآمیز) را آشکار ساخت (مورخان و سیره‌نویسان در توصیف او چیزهایی نوشته‌اند که خوب است به برخی از آن‌ها اشاره کنم تا مایه‌ی عبرت مسلمانان شود و قائلان به وجوب اطاعت از حاکمان ظالم را بشرماند. نوشته‌اند که ولید وقتی به خلافت رسید، بستگانش را دعوت کرد و در اشعاری، خدا و فرشتگان و بندگان صالحش را شاهد گرفت که شیفته‌ی شنیدن غنا، نوشیدن شراب و ملازمت با زنان و ندیمانی است که با جام‌های شراب به سوی او می‌شتابند! همچنین معروف است که او حوضی مملو از شراب داشت که هرگاه پس از شنیدن غنا، طرب بر او غالب می‌شد، خود را در آن می‌افکند! درباره‌ی اهانت او به احکام و شعائر دین هم رسیده است که وقتی از سوی هشام بن عبد الملک به سرپرستی حجاج منصوب شد، حتی در مراسم حج به هرزگی و می‌گساری پرداخت و غلام خویش را برای همراهی با حاجیان فرستاد. روزی هم در حال مستی با کنیزش مجامعت کرد و چون صدای اذان را شنید او را وادار کرد تا به جای وی برای مردم امامت کند! به گفته‌ی ابن عساکر، یک بار نیز عاشق زنی مسیحی شد و طی اشعاری آرزو کرد که ای کاش صلیب بودم تا بر گردن آن زن آویخته می‌شدم و بوی او را استشمام می‌کردم! یک بار نیز قرآن را از باب تفأل گشود و با آیه‌ی ﴿وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ مواجه شد؛ پس به خشم آمد و به سوی قرآن تیر انداخت تا آن را پاره کرد! آن‌گاه در اشعاری خطاب به قرآن سرود که اگر در روز حشر با خدایت ملاقات کردی بگو که ولید من را پاره کرد! انا لله و انا الیه راجعون! حتی کار او به جایی رسید که یک بار دستور داد برایش قبه‌ای بسازند و بر فراز کعبه نصب کنند تا او در آنجا شراب بنوشد، اما اطرافیانش با التماس او را از این کار منصرف کردند! این خلیفه‌ی مسلمانان بود که اهل حدیث اطاعت از او را حکم خدا و پیامبر می‌شمردند و عزل او را جایز نمی‌دانستند! انا لله و انا الیه راجعون! و کسانی دیگر از قبیل آنان (که متأسفانه در طول تاریخ اسلام کم نبودند)، با آنکه در ظالم بودنشان اختلافی نبود (یعنی همه‌ی مسلمانان با هر مذهبی آنان را ظالم می‌دانستند)، هر یک به وراثت از دیگری (با توجه به اینکه حکومت را موروثی کرده بودند)، بر مسلمانان حاکم شدند و خلافت پیامبر را به ملوکیت (یعنی پادشاهی) کسرا (پادشاه ایران) و قیصر (پادشاه روم) تبدیل نمودند، در حالی که اهل حدیث، در همه‌ی این دوران (طولانی)، اطاعت از آنان را (با استناد به چند

روایت ظنی و مخالف با قرآن) واجب می‌شمردند و از خروج بر آنان نهی می‌کردند، تا به زعم خود از فتنه پیشگیری کنند (چون به نظر آن‌ها خروج بر چنین حاکمانی موجب فتنه می‌شد)، در حالی که جز در فتنه واقع نشده بودند (چون بزرگ‌ترین فتنه همین حکومت ظالمان بود که دین و دنیای مردم را تاراج می‌کردند)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائِذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي ۚ اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۱ «و از آنان کسانی هستند که می‌گویند: به من اذن بده و من را در فتنه نینداز! آگاه باشید که آنان در فتنه افتاده‌اند و هرآینه دوزخ به کافران محیط است!» در برابر، حاکمان ظالم نیز به پاس مساعی تاریخی آنان (یعنی به پاداش کوشش‌های آنان در طول تاریخ اسلام) که بقاء حکومت‌شان تاکنون را (از لحاظ فکری و فرهنگی) تضمین نموده است، همواره آنان را حمایت کرده‌اند و به مناصب مهم حکومتی (مانند قضاوت و ولایت) رسانده‌اند و امکانات لازم برای ترویج اندیشه‌های انحرافی و ضد اسلامی‌شان را در اختیارشان قرار داده‌اند تا با روایات دروغین خود (درباره‌ی وجوب اطاعت از حاکمان ظالم یا به طور کلی در حوزه‌ی عقاید اسلامی)، مسلمانان را اغوا کنند و به بردگانی در خدمت آنان تبدیل نمایند! (چنانکه این تعامل منحوس، امروز نیز میان اهل حدیث و حاکمان ظالم وجود دارد و آنان در عربستان سعودی، دست به دست هم، منشأ هر فتنه‌ای در جهان اسلام هستند و هر بلایی هست از سلفیان وابسته به آل سعود بر می‌خیزد. از اینجا دانسته می‌شود که اطاعت از حاکمان ظالم و حفظ آنان، نه تنها از لحاظ علی‌اشکالات جدی دارد، از لحاظ معلولی تبعات وخیمی دارد که برای حکم به حرمت آن کافی است. لذا سیدنا المنصور خروج بر حاکمان ظالم را جایز می‌داند و تحت عنوان)

[جواز خروج بر حاکمان ظالم]

(می‌فرماید:) اکنون نیز (این روند نحس تاریخی ادامه دارد و) بازماندگانی از آنان (یعنی از اهل حدیث یا به طور کلی قائلان به وجوب اطاعت از حاکمان ظالم) که خود را (به ناحق) اهل سنت و جماعت می‌شمارند، حاکمان ظالم را (از طرق مختلف) بر سرزمین‌های اسلامی مسلط ساخته‌اند و اطاعت و صیانت از آنان را وظیفه‌ی اسلامی خود می‌پندارند؛ تا جایی که (می‌توان مشاهده کرد) در هر یک از سرزمین‌های اسلامی، قلدری خودکامه (یعنی متکبری جبار) حکم می‌راند و مال و جان و ناموس مسلمانان را هزینه‌ی مطامع (یعنی آرزوهای خام) خود می‌سازد، در حالی که کسی از آنان (در نتیجه‌ی تعلیمات غلط اهل

۱. توبه / ۴۹.

حدیث)، جرأت مخالفت با او را ندارد (چون می‌ترسد که گناه کار شود) و (از نظر شرعی) حق مقابله با او را برای خود نمی‌شناسد؛ تا جایی که مستبدترین و فاسدترین حکومت‌ها، در سرزمین‌های اسلامی هستند (این نکته‌ی بسیار عجیب و تکان‌دهنده‌ای است که سیدنا المنصور به آن اشاره می‌کند و کاملاً هم عینی و قابل مشاهده است؛ چراکه بیشتر دیکتاتورهای در کشورهای مسلمان حکومت می‌کنند و در کشورهای غیر مسلمان به ندرت دیکتاتوری دیده می‌شود) و ظلمی که در میان مسلمانان است، در میان کافران نیست! (جای شرمساری است که در میان کافران و کشورهای غیر مسلمان، عدالت بیشتری وجود دارد و آزار کمتری به مردم می‌رسد!) این در حالی است که اگر کسی از مسلمانان مانند گوهری کمیاب (با توجه به ارزشمند بودن او و زیبایی عملش) یافت شود که (از میان مسلمانانی با این نگرش) سر مخالفت با چنین حاکمی داشته و بنای بر مقابله با ظلم او نهاده باشد، (از آنجا که چنین کاری را در مواجهه با حاکم ظالم مسلمان جایز نمی‌داند) پیش از هر کاری او را (با یک بهانه و تکلفی) تکفیر می‌کند تا مخالفت با او برای مسلمانان جواز یابد و مقابله با ظلمش برای آنان حلال شود (در حالی که تکفیر حاکمان ظالم در میان سلف سابقه نداشته و تنها در میان خوارج مسبوق به سابقه بوده است)؛ زیرا با استناد به خبری واحد و غیر یقینی، می‌پندارد که خروج بر حاکم ظالم (یعنی قیام برای برکناری او) حرام است و مفارقت از جماعت مسلمانان شمرده می‌شود، مگر آنکه از او کفری آشکار دیده شود! (سیدنا المنصور در هامش کتاب، به این خبر واحد و غیر یقینی اشاره می‌کند و می‌فرماید: نگاه کن به: فقره‌ی «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا» [مگر اینکه کفری آشکار ببینید] در: صحیح البخاری، ج ۸، ص ۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۴۵. هر چند در برخی منابع [قدیمی‌تر]، این فقره در اصل حدیث نیامده و آوردن آن به برخی مردم نسبت داده شده است! [این اشاره‌ی لطیفی از این بزرگوار به ضعف روایی این فقره است؛ زیرا نیامدن آن در یکی از دو طریق روایت، تردیدهایی را درباره‌ی آن پدید می‌آورد و از اعتبار آن می‌کاهد] نگاه کن به: عبارت «وَرَزَادُ بَعْضُ النَّاسِ: مَا لَمْ تَرَوْا مِنْهُمْ كُفْرًا بَوَاحًا» [و برخی از مردم اضافه کرده‌اند: مادامی که از آن‌ها کفری روشن نبینید] در: مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۱۴ [جدا از آنکه این نحوه‌ی سخن احمد بن حنبل می‌تواند از عدم اعتماد او به این زیادت حکایت داشته باشد].^۱ در حالی که قاعدتاً (یعنی

۱. نگاه کن به: فقره‌ی «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا» در: صحیح البخاری، ج ۸، ص ۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۴۵. هر چند در برخی منابع، این فقره در اصل حدیث نیامده و آوردن آن به برخی مردم نسبت داده شده است! نگاه کن به: عبارت «وَرَزَادُ بَعْضُ النَّاسِ: مَا لَمْ تَرَوْا مِنْهُمْ كُفْرًا بَوَاحًا» در: مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۱۴.

بنا بر قاعده در باب کفر و اسلام) ظلم او هر اندازه شدید باشد، مستلزم کفر او (به معنای خروج او از اسلام) نیست و تا هنگامی که شهادتین بر زبان او جاری است، کفر آشکار از او دیده نمی‌شود؛ زیرا (شهادتین کفر او را می‌پوشاند و حداکثر به نفاق تبدیل می‌کند و) کفر آشکار، انکار خداوند یا پیامبر او یا روز قیامت یا ضروریاتی مانند نماز و روزه است و کفر کسی که به این‌ها اقرار (و نه لزوماً التزام عملی) دارد، هر چند قابل استنباط (از قرائن قولی و شواهد عملی) باشد، آشکار نیست (چون کفری که نیاز به چنین قرائن و شواهدی داشته باشد آشکار محسوب نمی‌شود). با این وصف، خروج بر حاکم (ظالم) مسلمان، با این بهانه که او دچار کفر آشکار شده است، (با وجود آنکه به رویه‌ای در میان حدیث‌گرایان تبدیل شده است) وجهی ندارد، بلکه تنها مجوز (شرعی برای) خروج بر او، ظلم او بر مسلمانان است (بنابراین، نیازی به تکفیر او نیست و صرف ظلم او به مسلمانان برای مقابله با او کافی است)؛ چنانکه خداوند خصوص ظلم بر مسلمانان را برای جواز مخالفت و مقابله‌ی آنان کافی دانسته و فرموده است: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالشُّوْءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ ۚ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾^۱: «خداوند فریاد زدن به گفتار بد را دوست نمی‌دارد مگر از کسی که به او ظلم شده و خداوند شنوایی داناست» و با این وصف، فریاد زدن به گفتار بد بر ضد ظالم، اگر چه کافر نباشد، در نزد خداوند محبوب است (چراکه این سخن خداوند عام است و اختصاصی به کافر ندارد) و فرموده است: ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^۲: «به کسانی که با آنان جنگ می‌شود اذن داده شد به سبب اینکه مورد ظلم قرار گرفتند و بی‌گمان خداوند بر یاری آنان تواناست» و با این وصف، قتال با ظالم، اگر چه کافر نباشد، مأذون و مورد یاری خداوند است (با توجه به اینکه علت جواز مقابله را «مورد ظلم قرار گرفتن» عنوان کرده) و فرموده است: ﴿وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ۚ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۳: «و بی‌گمان کسی که پس از ظلم شدن به او انتقام جوید، راهی بر ضد او نیست؛ راه تنها بر ضد کسانی است که به مردم ظلم می‌کنند و در زمین به غیر حق درازدستی می‌نمایند، آنان هستند که برایشان عذابی دردناک است» و با این وصف، کسانی که با ظالم اگر چه کافر نباشد، مقابله می‌کنند گناه‌کار شمرده

۱. نساء/ ۱۴۸.

۲. حج/ ۳۹.

۳. شوری/ ۴۱ و ۴۲.

نمی‌شوند؛ چراکه خداوند برای آنان راهی (شرعی) بر ضدّ او قرار داده است (حاصل آنکه ایستادن در برابر ظالم اگر چه حاکم مسلمان باشد جایز است). آری، سلب حاکمیت از ظالم برای تفویض آن به ظالمی دیگر جایز نیست (بنابراین، نمی‌توان به بهانه‌ی جواز سلب حاکمیت یک ظالم، یک ظالم دیگر را به جای او نشاند)؛ چراکه این کار مخالفت و مقابله با ظالم (از آن حیث که ظالم است) شمرده نمی‌شود، بلکه ابقاء او در صورتی دیگر است (یعنی زید ظالم جای خود را به عمرو ظالم می‌دهد و در هر دو حال، ظالم باقی است و تنها نام آن تغییر می‌کند)؛ چنانکه تاکنون مخالفت‌ها و مقابله‌های معدودی که توسط مسلمانان با حاکمان ظالم انجام شده، عموماً برای تبدیل ظالمی با ظالمی دیگر بوده و تبعاً به رفع ظلم و تحقق عدالت نینجامیده است (لذا از جواز عزل حاکم ظالم، جواز نصب حاکم ظالم دیگر به جای او استفاده نمی‌شود، بلکه نصب حاکم عادل به جای او شرط است).

از اینجا دانسته می‌شود که مدعیان سنت و جماعت (امثال اهل حدیث)، علی‌رغم ادعای گزافشان (درباره‌ی خود که خود را از همه‌اشناتر با اسلام می‌پندارند و دیگران را به ضلالت و بدعت متهم می‌کنند)، اسلام را به طور کامل وارونه کرده‌اند (چراکه عدالت‌خواهی آن را به ظلم‌پذیری تبدیل نموده‌اند) و برای نقض (یعنی در هم شکستن) آن و جلوگیری از حصول مقاصدش (که تحقق عدالت جهانی و حاکمیت الله است)، دست به دست یکدیگر داده‌اند و در این میان، مسلمانان برای بازگشت به اسلام (حقیقی)، راهی جز تحریم اطاعت از حاکمان ظالم (در عقیده) و ترک آن (در عمل)، بلکه خروج بر آنان به رغم همه‌ی پی‌آمدهایش برای تبدیل آنان با حاکمی عادل، ندارند (البته حاکم عادل، کسی جز خلیفه‌ی خداوند در زمین نیست و این چیزی است که در ادامه به تفصیل تبیین می‌فرماید. به این ترتیب، سیدنا المنصور حلقه‌های سعادت امت اسلامی را در این کتاب شریف، یکی در پی دیگری به هم وصل می‌کند و ما را گام به گام به اسلام کامل و خالص نزدیک‌تر می‌سازد. از درگاه خداوند مهربان برای این عالم بزرگ سلامتی و طول عمر می‌طلبیم).

و السلام علیکم و رحمت الله